

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

آرچانا پراساد
برگردان: مسعود امیدی
۳۰ می ۲۰۲۲

فمینیسم و آگاهی طبقاتی ۲ تأملی بر سال های ابتدایی جنبش های کمونیستی (۱)



این مقاله رابطه بین توسعه جنبش کمونیستی را با مبارزه زنان برای رهائی خود از طریق مشارکت در مبارزات برای آزادی از ستم طبقاتی و مردسالاری مورد بحث قرار می‌دهد. به هر حال، همان گونه که از سوی پژوهشگران متعدد و فعال خط مقدم اشاره شده است، ویژگی ضد مردسالارانه مبارزات طبقاتی یک فرآیند غیرارادی نیست، بلکه فرآیندی سازمان یافته در جهت تأثیرگذاری بر فرآیند تشکیل طبقات است. با همین معیار، همه جنبش‌های حقوق زنان ممکن است لزوماً ضد سرمایه‌داری نباشند، بلکه اهداف محدودی را برای دستیابی به حقوق اجتماعی و سیاسی زنان در نظام سرمایه‌داری دنبال کنند. بنابراین، جنبه قابل تغییر جنبش‌های زنان و مبارزات طبقاتی به لنگرگاه‌های ایدئولوژیک آن و چگونگی درک ارتباط بین سرمایه‌داری و مردسالاری بستگی دارد. ۳

در این مقاله، من این موضوع را مورد بررسی قرار می‌دهم که تشکیل حزب کمونیست، لحظه مهمی در مبارزه برای رهائی زنان بود. زنانی که در مبارزات تحت رهبری کمونیست‌ها شرکت می‌کردند، برای گریختن از تقسیم کار جنسیتی مرسوم برانگیخته می‌شدند. تأثیر آنها بر ستراتیژی‌های جنبش، روش‌های پیچیده‌ای را برای درک پیوندهای متقابل بین آگاهی ضد مردسالارانه و آگاهی طبقاتی میسر کرد. با در نظر گرفتن این زمینه، مناسب است این پرسش‌ها مطرح شود که: تاریخ طولانی جنبش کمونیستی چه کمکی به تداوم مبارزات برای آزادی زنان در هند کرده است؟ آیا یک پروژه ضد مردسالاری، لزوماً باید یک پروژه ضد سرمایه‌داری هم باشد؟ و اگر چنین است، نقش زنان در کجای چشم‌انداز رهائی‌بخش کمونیسم هندی تجسم یافته است؟ پاسخ به این پرسش‌ها برای حل معضلات نظری و ایدئولوژیک معاصر که از بحث‌های بین فمینیست‌های مارکسیست و جنبش زنان «مستقل» ۴ ناشی می‌شوند، حیاتی است. بخش اول

این مقاله به طرح برخی از این بحث‌ها می‌پردازد و آنها را در چارچوب رابطه بین تولید و بازتولید اجتماعی (تولید مثل) در فرآیندهای انباشت سرمایه‌داری مورد ارزیابی قرار می‌دهد. بخش دوم طرح مختصری از نقش زنان در سال‌های ابتدایی جنبش کمونیستی ارائه می‌کند. بخش سوم به صورت مشخص به چشم‌انداز ارتباط بین جنبش‌های طبقاتی و ایجاد یک آگاهی ضد مردسالارانه می‌پردازد.

۱

واضح است که اقتدار و نهادهای مردسالارانه در حفظ و افزایش نرخ انباشت در سیستم سرمایه‌داری اساسی هستند. مردسالاری از طریق تقسیم کار جنسیتی سنتی به گونه‌ای از روابط اجتماعی سازمان می‌دهد که به چرخه بزرگتر تولید کمک می‌کند. روابطی که در آن کار به حساب نیامده و به رسمیت شناخته نشده زنان، به بخشی از استخراج ارزش اضافی تبدیل می‌شود. از این منظر، ارتباط مستقیمی بین اقتدار مردسالارانه و سرکوب کارگران در سیستم بزرگتر تولید ارزش اضافی وجود دارد. بنابراین از آنجا که تعامل بین سرمایه و کار متکی بر کار بدون مزد زنان است که پایه و اساس بازتولید اجتماعی (تولید مثل) را شکل می‌دهد، خود فرآیند شکل‌گیری طبقات، جنسیت‌زده است. علاوه بر این، مشارکت کمتر زنان کارگر در کار با دستمزد، تحت تأثیر ساختار خانواده است که با نفوذ سرمایه‌داری پدیدار می‌شود. بحث پیرامون خانه‌دار کردن ۵، به صورت مؤثری نقش مالکیت خصوصی در حبس زنان در حوزه خانگی را نشان داد. به این معنا، بار مسئولیت فزاینده کار بر دوش زنان، از نظر کار بدون دستمزد برای بازتولید اجتماعی (تولید مثل) و کار تبعیض‌آمیز با دستمزد پائین، بخشی از همان فرآیند استخراج ارزش اضافی است. به عبارت دیگر، مردسالاری بخشی اساسی از بازتولید مناسبات اجتماعی است که بدون آن نمی‌توان فرآیندهای استخراج اقتصادی را حفظ و تقویت کرد. بنابراین، پیوند نامتقارن بین کار بدون مزد و کار همراه با مزد زنان، نتیجه تضادهای ساختاری بین کار سرمایه‌ی ۶ و تجلی آن در مظاهر مختلف سیستمی است. این دیدگاه، تمرکز زنان در اقل‌تر خاصی از ستم‌دیده‌ترین بخش طبقه کارگر به دلیل تبعیض سیستماتیک را که در فرآیندهای بزرگتر انباشت با آن مواجه هستند، نیز توضیح می‌دهد.

چنین برداشتی کاملاً متفاوت از آن چیزی است که بسیاری از پژوهشگران برجسته فمینیست اظهار کرده‌اند. همانطور که در یکی از کتاب‌های تأثیرگذار در این زمینه آمده است: "یک دیدگاه فمینیستی تشخیص می‌دهد که سازماندهی سلسله مراتبی جهان بر محور جنسیت، کلید حفظ نظم اجتماعی است، یعنی این که زندگی کردن با برچسب «مذکر» و «مؤنث» به معنای زندگی با واقعیت‌های متفاوت است. اما به صورت همزمان، فمینیست بودن به معنای پنداشت جایگاهی حاشیئی و نسبتاً ناتوان با رجوع به هر چهارچوب غالبی است که فضای مرکز را می‌بلعد. در چنین تحلیلی، جنسیت (یعنی بازتولید اجتماعی «مذکر» به عنوان «مرد» و «مؤنث» به عنوان «زن») به عنوان ویژگی ساختاری نابرابری‌های سیستمی در نظر گرفته می‌شود که زنان را در معرض ستم قرار می‌دهد. از این رو، روابط جنسیتی خارج از چرخه ستم سرمایه‌داری و روابط اجتماعی تولید قرار می‌گیرند. (در این دیدگاه) همه اشکال ستم، به جای موقعیت «زن» در اقتصاد سیاسی بزرگتر، با موقعیت جنسیتی زن مورد شناسایی قرار می‌گیرند. در چنین وضعیتی، یک جایگاه ثانویه به «طبقه و سرمایه‌داری» تخصیص می‌یابد: زنان به عنوان «جامعه» ای در نظر گرفته می‌شوند که آماده بسیج شدن از طریق برنامه‌های «توانمندسازی» هستند. به هر حال، نقد فمینیستی چنین برنامه‌هایی، «فمینیسم مردانه» را در برابر «فمینیسم زنانه» قرار می‌دهد، که در آن رهبری مردانه جنبش‌های ضد مردسالارانه به عنوان سرکوب «نمابندگی» و رهبری زنان تلقی می‌شود. با این حال، چنین دیدگاهی نقش جنبش دموکراتیک گسترده‌تر را برای توسعه ظرفیت زنان برای مقاومت در برابر مردسالاری به رسمیت نمی‌شناسد."

موضع فمینیستی افراطی‌تری نیز از این نقد نظری شکل می‌گیرد که نظریه ارزش کار را در مقابل نظریه آنگ (برچسب ننگ) کار قرار می‌دهد. در این دیدگاه، تقسیم کار جنسیتی، نتیجه «انگ»ی است که به کار زنان زده می‌شود و باید به جای تمایل به استخراج مازاد، در زمره رویکردهای اعمال تبعیض اجتماعی قرار گیرد. ادعا می‌شود که وقتی حوزه خانگی و همچنین ابعاد کاست ۷، سنت‌های غیرقابل لمس ۸ و کار نجس مورد ملاحظه قرار می‌گیرد، نیاز به استفاده از لنز (ذره‌بین) فمینیستی است. همچنین استدلال می‌شود که «نظریه ارزش کار ۹ در تضاد با جامعه‌ای با ساختار کاست است. بحث اصلی جان این است که به کار زنان، انگ زده شده است و نباید «واجد ارزش» باشد. در عوض باید آن را چیزی دید که فقط می‌تواند توسط نظریه پسا مارکسیستی «درهم‌تنیدگی» ۱۰ مد نظر قرار گیرد، که در آن لایه‌های مختلف سلطه با یک دیگر در هم بافته می‌شوند تا زنان را در شکل خاصی از کار تحت سلطه قرار دهند. مفهوم «ارزش» که توسط جان و سایر فمینیست‌ها استفاده می‌شود، از نظر مفهومی ناکافی است، زیرا تولید/ بازتولید اجتماعی (تولید مثل) را از استخراج ارزش اضافی جدا و نظریه ارزش کار را به‌عنوان یک نظریه «تقلیل‌گرایانه اقتصادی» تفسیر کرده و یک مفهوم روبنائی را به نظریه ارزش کار نسبت می‌دهد. انحطاط نیروی کار را در فرآیندهای انباشت سرمایه‌داری جستج و جو نمی‌کند و «انگ» نصب شده به کار بدون مزد را در نتیجه تمایل درونی سرمایه به تبعیض سیستماتیک در حوزه‌های داخلی و غیر داخلی مورد تجزیه و تحلیل قرار نمی‌دهد. این دیدگاه با نادیده گرفتن این واقعیت و ایجاد یک تقسیم بین داخلی و غیر داخلی، در دام لیبرالی عمومی/خصوصی افتاده، و در نتیجه عملاً نقش مردسالاری در تشدید تبعیض اجتماعی و سیستمی که (اساساً) در سرمایه‌داری بومی است، نادیده گرفته می‌شود.

با توجه به محدودیت‌های چارچوب‌های نظری رایج، مناسب است که برای تحلیل رابطه متقابل پیچیده بین شکل‌گیری طبقه و تبعیض اجتماعی، به ادبیات فمینیستی مارکسیستی معاصر بازگردیم. یکی از راه‌های متداول ترسیم این رابطه، کاوش در فرآیندهای بازتولید اجتماعی در وسیع‌ترین معنای ممکن آن است. بدین معنی که بازتولید اجتماعی (تولید مثل) نه تنها به کار بدون مزد خانواده، بلکه به سایر نهادهای اجتماعی سلسله‌مراتبی (مانند کاست)، آداب و رسوم و اخلاقیات وابسته است که نه می‌توانند جایگزین شوند و نه می‌توان آنها را با طبقه اجتماعی یکسان دانست. سلسله مراتب مردسالارانه، کاست و جامعه در بهترین حالت می‌توانند با تقویت سلطه اجتماعی و اقتصادی در مسیر شکل‌گیری طبقات نقش واسطه ایفاء کنند. به عبارت دیگر، سلسله مراتب اجتماعی برای حفظ نظام سرمایه‌داری ضروری است. آنها همچنین در جهت سازگاری با مراحل مختلف انباشت سرمایه‌داری که در مظاهر مختلف مردسالاری در محیط‌های اجتماعی متنوع بازتاب یافته‌اند، قالب‌بندی شده‌اند. برای مثال، بسیاری از اشارات فمینیستی اغلب استدلال می‌کردند که دسترسی زنان به کار دستمزدی توسط هنجارهای اجتماعی و فرهنگی حاکم در خانواده محدود شده است. اما روندهای تاریخی نشان می‌دهد که زنان دالیت ۱۱ و آدیواسی ۱۲ برای بیرون رفتن و کار با چنین محدودیت‌هایی مواجه نبودند، بلکه نرخ مشارکت در کار آنها بیشتر از هر گروه اجتماعی دیگری بود. با این حال، این امر پشت مردسالاری را نشکست، بلکه قدرت و سلطه مردانه در حوزه عمومی از طریق افزایش کار بدون مزد و استثمار جنسی مشهود بود. سلسله مراتب اجتماعی برای ابراز تسلط طبقات و گروه‌های اجتماعی صاحب و کنترل ابزار تولید، اخلاق خصوصی را زیر پا گذاشتند. حضور برخی از کاست‌ها و سایر گروه‌های اجتماعی بر بالای سفره انباشت سرمایه‌داری به دلیل سلطه مادی، ایدئولوژیک و اجتماعی در همین چارچوب رخ داده است. مارکس این فرآیند را در یادداشت‌های قوم‌شناختی خود توصیف می‌کند، آنجا که نشان می‌دهد که نهادهای متعلق به گذشته از مادیت خود کوتاه می‌آیند، و با زمان حال سازگار شده و دوباره پیکربندی می‌شوند.

مارکس در نقد مورگان ۱۳ اینگونه استدلال می‌کند: «خانواده روزگار باستان، مینیاتوری از جامعه است، اما در شکل تک همسری آن، بر نهادهای اجتماعی استوار است که خارج از گروه خویشاوندی هستند...» و بدین ترتیب «تضادهای درون خانواده» توسط نیروهای خارج از خانواده یا درون جامعه ایجاد می‌شوند. پدرسالاری همچنین باید به‌عنوان یکی از تضادهایی که با توسعه تاریخی تضادهای طبقاتی پدیدار می‌شود و توسعه می‌یابد، شناسایی شود. این مفهوم همچنین توسط خود مارکس باز می‌شود، جایی که او مالکیت دارائی را به‌عنوان زایش «بردگی پنهان» در خانواده مورد شناسایی قرار می‌دهد. در رویکردی که پدرسالاری توسط فمینیست‌های سوسیالیست و مارکسیست، هویت تاریخی یافته و توضیح داده می‌شود، مسأله‌ای محوری است. تفاوت بین ایدئولوگ‌های کمونیستی برای آزادی زنان و دیگر «فمینیست‌ها» در همین جا نهفته است.

ادامه دارد

پاورقی‌ها:

۱ - Archana Prasad .

۲. این مقاله که به تاریخ جنوری تا مارچ ۲۰۲۰ منتشر شده است، دارای بیش از ۲۹ منبع به زبان انگلیسی است. علاقه‌مندان می‌توانند به اصل مقاله و منابع مربوطه در آدرس زیر مراجعه فرمایند:

<https://cpim.org/content/feminism-and-class-consciousness>

۳. و این واقعیتی است که بدون توجه به آن، درک درست جنبش زنان، اهداف، ستراتیژی و تاکتیک‌های مبارزاتی آن در جوامع مختلف ناممکن به نظر می‌رسد. (م)

4. 'autonomous' women's movement

5. Housewifization (Maria Mies, Patriarchy and Accumulation on a World Scale)

فرآیندی که در آن تقسیم کار، زنان را به زنان خانه‌دار تبدیل کرده است. ۱۹۸۶ (ماریا میس، مردسالاری و انباشت در یک مقیاس جهانی) (م)

۶. کاری که در ازای پرداخت دستمزد از سوی کارگران برای سرمایه‌داران انجام می‌شود. (م)

۷. کاست نوعی طبقه‌بندی اجتماعی که با مشخصه‌هایی مثل درون‌همسری و انتقال ارثی در سبک زندگی مشخص می‌شود و غالباً مواردی مانند شغل، وضعیت آئینی در سلسله مراتب آن، تعامل و محرومیت‌های اجتماعی عرفی و مفاهیم یا تصورات فرهنگی از خلوص و آلودگی در درجه‌بندی افراد دخیل و مؤثر است. (م- نقل از ویکی‌پدیا)

۸. سنت برخاسته از نظام کاستی که گروه‌هایی از مردم را نجس و غیر قابل لمس دانسته و آنها را طرد می‌کند.

۹. نظریه ارزش کار یک نظریه ارزش اقتصادی هترودوکس است که استدلال می‌کند که ارزش اقتصادی یک کالا یا خدمت به وسیله میزان کل کار اجتماعاً لازم برای تولید آن تعیین می‌شود. این مفهوم اساساً در پیوند با اقتصاد مارکسی مطرح است. (م)

10. Intersectionality

درهم‌تنیدگی، چارچوبی تحلیلی است در تلاش برای شناسایی نظامات درهم‌تنیده قدرت که بر کسانی که بیش از همه در جامعه به حاشیه رانده شده‌اند، اثر می‌گذارد. فمینیسم اینترسکشنال شاخه‌ای از فمینیسم که ادعا می‌کند همه جنبه‌های تبعیض‌آمیز هویت اجتماعی و سیاسی (جنسیت، نژاد، طبقه، جنسیت، معلولیت و غیره) با هم هم‌پوشانی دارند.

دانش و امید، شماره ۱۰ اسفند- حوت- ۱۴۰۰